



Universiteit
Leiden
The Netherlands

Free Market and Democracy in the Developing Countries

Bayat, A.

Citation

Bayat, A. (1992). Free Market and Democracy in the Developing Countries. Retrieved from <https://hdl.handle.net/1887/9779>

Version: Not Applicable (or Unknown)

License: [Leiden University Non-exclusive license](#)

Downloaded from: <https://hdl.handle.net/1887/9779>

Note: To cite this publication please use the final published version (if applicable).

سیاسی-اقتصادی

کل ساختار سیاسی به مبارزه برمی خاست.

اگنون باید روش شده باشد که چرا لیبرال دموکراسی در جوامع سرمایه‌داری کمتر توسعه یافته، به ندرت پا می‌گیرد و هنگامی که به طور رسمی پذیرفته و در پیش گرفته شد، تا این اندازه سست و شکننده است. به طور کلی در کشورهای کمتر توسعه یافته، اقتصاد ضعیف (ظرفیت تولیدی پایین) است و جامعه مدنی با وجود ندارد و یا پاره پاره است. در چنین اوضاع و احوالی اگر نیروهای مردمی برآکنده و سازمان نیافته باشند، ضعف اقتصادی را برای سلطه قدرت غیر دموکراتیک دولت باز می‌کند.

برای کنترل نیروهای بالقوه توده مردم و حرکت‌های خودجوش آن‌ها در برابر تضادهای نظام اقتصادی - اجتماعی که این حکومت‌ها سعی در برپانی آن دارند، یعنی سرمایه‌داری عقب افتاده (مانند نظام‌های اقتصادی - اجتماعی پاکستان در دوران زمامداری ژنرال ضیاء الحق یا ایران در زمان شاه) است که به روش‌های استبدادی حکومت روی آورده می‌شود.

آیا نظام‌های سیاسی غیر دموکراتیک، یک شاخص دانی برای جهان سوم است؟ بدون شک اقتصاد ضعیف که ویژگی بارز جهان سوم است، در جانی که فرهنگ سیاسی غنی - به شکل سنت‌های ناشی از سازمان، همبستگی و نهادهای دموکراتیک - وجود داشته باشد، مجبور به عقب‌نشینی است.

تحت این شرایط، برآیند موازنۀ نیروها به سود دموکراسی پیش خواهد رفت. اما این گونه دموکراسی‌ها، آسیب‌پذیر و در معرض فشار و محدودیت هستند و بنابراین نمی‌توانند مدت زیادی دوام اوراند. تاریخچه سرمایه‌داری در امریکای لاتین مثال خوبی در این زمینه است. اقتصادهای ضعیف که در بازار جهانی ادغام شده‌اند، با سنت‌های سازمانی و میازاتی درآمیخته و به دموکراسی‌های مشروط و نابوسته‌ای متوجه شده‌اند.

البته موارد استثنائی هم وجود دارد. ممکن است گفته شود که کشورهای عرب حوزه خلیج فارس گرچه از لحاظ اقتصادی غنی هستند ولی هنوز نظام‌های سیاسی استبدادی دارند. از طرف دیگر، هند فقیر، تا اندازه‌ای از دموکراسی سیاسی پایدار برخوردار است. همچنین باید تصدیق کرد که ممکن است دلایل خاص و متفاوتی برای فقدان، شکنندگی یا موقوفیت تجریبه حکومت دموکراتیک در یک جامعه - از لحاظ تاریخی، فرهنگی، رژیولیتیک یا بین‌المللی - وجود داشته باشد که در اینجا نمی‌توان به اینگونه موارد پرداخت.

به هر حال، موارد استثنائی نافی این واقعیت نیست که دیالکتیک سرمایه‌داری / اقتصاد در برابر جامعه مدنی / دولت، در نهایت دامنه و قلمرو روشاهای دموکراتیک در یک کشور را تعیین می‌کند. بدین ترتیب روش می‌شود که دموکراسی ضرورت‌آنگاه تواند معادل بازار آزاد باشد: سرمایه‌داری عقب افتاده ممکن نیست بتواند آنگونه که سرمایه‌داری پیشرفت‌های عمل می‌کند، دموکراسی سیاسی را دوام بخشد. با فرض ادغام شدن اقتصاد کشورهای جهان سوم در بازار جهانی، مردم جهان سوم چاره‌ای جز این ندارند که برای دستیابی به دموکراسی، جامعه مدنی را تقویت کنند. از این طریق می‌توان از خود کامگی حکومت‌های ضعیف (یعنی حکومت‌های گرفتار بحران مشروعیت) که تحت تأثیر اقتصادهای ضعیف هستند، جلوگیری کرد.

در هر حال نباید در باره اثار جامعه مدنی راه اغراق بیمود. همچنین نباید از دیدگاه تاریخی با آن برخورد کرد. جامعه مدنی ممکن است مطلق گرانی همان حکومتی را که خود بوجود آورده است، به نوعی منعکس سازد. کافی است به ساختار خانواده‌ها، مدارس، محل‌های کار افراد، احزاب سیاسی، نهادهای گوناگون و انجمن‌ها و موسساتی که بطور آزاد و اختیاری تشکیل شده‌اند نظر افکنیم. وجه مشخصه اینگونه نهادهای اساسی که رهبران سیاسی آینده را برای جامعه ترتیب می‌کنند، غالباً پدرسالاری و مطلق گرانی است.

بنابراین استراتژی تنها نباید متوجه ایجاد یا تقویت جوامع مدنی باشد بلکه باید به امر دموکراتیک کردن آنها نیز پردازد. برای رسیدن به این هدف، اصول مستولیت‌پذیری، استقلال رأی، همبستگی، و همچنین کارائی باید سنگ بنای سازمانهای مدنی موجود قرار گیرد. به موازات آن، و با آگاهی از اصول مشابه، باید دست به تنظیم یک استراتژی مشارکت عمومی در مناطق، جوامع، محل‌های کار، نهادهای آموزشی، و سازمانهای غیردولتی زد، بدون آنکه به دولت اجازه طفره رقتن از مستولیت‌هایش داده شود.

□■□

■ وجود شمار زیادی از دولت‌های اقتدارگرا در جهان سوم که اقتصاد سرمایه‌داری دارند، به خودی خود نادرست بودن معادله نولیبرالی «دموکراسی = سرمایه‌داری» را ثابت می‌کند.

■ صرف مداخله دولت در اقتصاد، لزوماً نافی دموکراسی و مشارکت سیاسی مردم نیست. در کشورهای مانند سوئد و هلند که مداخله دولت در اقتصاد بسیار زیاد است، مردم نسبت به کشورهای دارای اقتصاد بازار آزاد از حقوق دموکراتیک بیشتری برخوردارند.

■ فعل و انفعال سرمایه‌داری / اقتصاد در برابر جامعه مدنی / دولت است که در پشت موقفيت، شکست، یا به زبان ساده، «کاریکاتور» لیبرال دموکراسی در جهان امروز نهفته است.

■ استراتژی دولتهای جهان سوم تنها نباید متوجه ایجاد یا تقویت جوامع مدنی باشد بلکه همچنین امر دموکراتیزه کردن آنها و نیز گسترش روح مشارکت عمومی پردازد. برای رسیدن به این هدف، سازمانهای مدنی باید بر پایه اصول مستولیت‌پذیری، استقلال رأی، همبستگی و همچنین کارائی بنا شود.

واقعیت این است که دموکراسی کنونی غرب به سادگی نتیجه سرمایه‌داری پیشرفت‌های نیست. بلکه همچنین حاصل پایداری و مبارزات اجتماعی مستمر اتحادیه‌ها، زنان، مدافعان فعال حقوق بشر و حقوق مدنی، طرفداران محیط زیست، گروههای مذهبی پیشوای مصرف کنندگان و جوانان است. این‌ها که نام برده‌یم، اندکی از نهادهای بسیار در جامعه مدنی هستند. همین فعل و انفعالات سرمایه‌داری / اقتصاد در برابر جامعه مدنی / دولت است که به نظر من در پشت موقفيت، شکست یا به بیان ساده، «کاریکاتور» لیبرال دموکراسی در جهان امروز نهفته است. در یک اقتصاد نیرومند با نظام سرمایه‌داری پیشرفت، امکانات به مراتب بهتری برای یک ساختار دموکراتیک با ثبات (لیبرال) وجود دارد. زیرا ظرفیت تولیدی بالا، بطور کلی نظام را قادر می‌سازد که برای توده مردم، سطح زندگی نسبتاً بهتری، هرچند همراه با نایابی، فراهم آورد. همچنین، ظرفیت تولیدی بالا به نظام این توانایی را می‌بخشد که در موقع حساس در برابر نوسانات ناشی از مبارزات اجتماعی و اقتصادی توده مردم پایداری کند. بنابراین اتفاقی نیست که تقریباً همه جوامع سرمایه‌داری پیشرفت‌های در دستیابی به لیبرال دموکراسی موفق بوده‌اند، مگر در موقع بحرانی که برخی اقدامات ضد دموکراتیک در پیش گرفته شده است (به عنوان مثال، رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ و پیدایش فاشیسم، یا در این اواخر، وضع محدودیت‌هایی در مورد حقوق اتحادیه‌های کارگری در بریتانیا در اوایل دهه ۱۹۸۰ به علت فشارهای اقتصادی و مقاومت اتحادیه‌ها).

مردم در یک جامعه مدنی نیز پردازد. برخوردار از سنت زندگی مبتنی بر مشارکت و سازمان‌های نه چندان قدیمی، به احتمال زیاد در مقابل روش‌های غیر دموکراتیک که به دلایل اقتصادی یا غیر اقتصادی توسط دولت اتخاذ می‌شود، مقاومت می‌کنند.

جامعه لهستان در زمان سلطه کمونیسم، مورد خوبی در این زمینه است. با وجود آن که جامعه در چنگال حزب کمونیست بود، جامعه مدنی خود را همچنان سرپا نگهداشته بود، هر زمان یکبار خود را در سطح ملی نشان می‌داد و مالاً با

سیاسی تک حزبی دامنه مشارکت عمومی در صحنه سیاسی را محدود می ساخت. همچنین مشارکت مردم در تصمیم گیری های اقتصادی نیز ناچیز بود زیرا تصمیمات به صورت متمرکز بوسیله دولت اتخاذ می شد و مدیران بنگاههای اقتصادی سهم اندکی در این زمینه داشتند، به همین ترتیب، رژیمهای مردمی در جهان سوم (مانند تازراپیا، کنیا، زامبیا، مصر در زمان جمال عبدالناصر، برو...) نیز گرایش به محدود کردن مشارکت سیاسی مردم داشتند. با آنکه این رژیمهای می خواستند برخی زمینه های مشارکت عمومی را از طریق بسیج مردم فراهم کنند، ضمناً همواره می کوشیدند سازمانهای مردمی را را با ساختار دولت درآمیزند. بطور خلاصه رژیمهای مردمی مایلند بسیج از نوع وابسته را که بازیگران در آن قادر استقلال هستند تشویق کنند. بنابر استدلال فوک، گذار از «سوسیالیسم دولتی» و «توده گرانی» به نظام بازار افزاد، ظاهرا راه را برای دموکراسی می گشاید، ولی به هر حال این راه راست و درستی نیست.

وجود شمار زیادی از دولت های اقتدارگرای در جهان سوم که دارای اقتصاد سرمایه داری هستند، به خودی خود نادرست بودن معادله تولیپرالی «دموکراسی = سرمایه داری» راثبات می کند. نولیپرال هاتا کنون غالباً در مورد آزادی «واقعی» بازار در این اقتصادها ابراز تردید کرده اند و استدلالشان اینست که دولت اقتصاد را به نحو چشمگیری زیر سلطه خود درآورده، و به دنبال آن، دامنه مشارکت سیاسی مردم را محدود ساخته است.

در هر حال نکته اصلی اینست که صرف مداخله دولت در اقتصاد، ضرورت نافی دموکراسی و مشارکت سیاسی واقعی نیست. چنین به نظر می رسد که در کشورهای مانند سوند و هلند که مداخله دولت در اقتصاد بسیار زیاد است، مردم تسبیت به کشورهای دارای اقتصاد بازار آزاد از حقوق دموکراتیک بیشتری برخوردارند. چیزی که نولیپرال ها در تحلیل خود منظور نداشته اند اولاً طبیعت سرمایه داری در کشورهای توسعه نیافر و ثانیاً میزان تلاش و مبارزه اجتماعی در این کشورهای است. این موضوع تا حدودی توسط جناح چپ گذاشت بحث بیرون از دموکراسی مطرح شده است.

براساس نوشته «سمیر امین» (ن. ک: هفتاد نامه الاهام، بنجم مارس ۱۹۹۲)، به عنوان مثال، سرشت وابسته سرمایه داری در کشورهای جهان سوم، مانع عدمهای در راه دستیابی به دموکراسی محسوب می شود: «در اینجا دموکراسی با نیازهای توسعه سرمایه دارانه ناسازگار است». تا زمانی که کشورهای جهان سوم پیوند خود با «مرکز سرمایه داری» را حفظ کنند، راه نجاتی وجود نخواهد داشت و هر گونه تلاش برای دموکراتیک کردن نظام سیاسی، از حد ترسیم «کاریکاتوری از دموکراسی بورژوازی» فراتر نخواهد رفت. به نظر سmir امین، چاره در آنست که ورای سرمایه داری، په مسائل مربوط به رهایی ملی و پیشرفت اجتماعی برد اخنته شود. (مفهوم کاملاً متفاوت از دموکراسی). سmir امین، موضوع سرشت سرمایه داری در جهان سوم، یعنی وابستگی و عقب ماندگی آن، قلمرو محدود نولیپرال دموکراسی و فشارهایی که توسط نیروهای خارجی تحمل می شود، همگی را به عنوان نکاتی بسیار مهم در نظر می گیرد.

به هر حال از نظر من این ایده هایی به پیشنهادهای «سمیر امین» وارد است. اول این که انتقاد «امین» از معادله «بازار = دموکراسی» تنها ناظر به حالتی است که دموکراسی فقط براساس تساوی حقوق و آزادی های فردی درک نمی شود، بلکه همچنین مسئله «برابری» مورد نظر است. اما نولیپرال ها هیچگاه ادعا نکرده اند که سرمایه داری منجر به «برابری» می شود، بلکه عقیدنند که تابع ابری لازمه پیشرفت عمومی است. آن چه مورد نظر آن هاست، یک دموکراسی «لیپرال» یا «سیاسی» می باشد.

بنابراین فرضیه «سمیر امین» در برخورد با معادله مطرح شده توسط نولیپرال ها یعنی «بازار = دموکراسی سیاسی» موفق نیست. ثانیاً او در برداشتی که از دموکراسی دارد، تا اندازه ای گرفتار «ساده گرانی» و «عمل گرانی» است. به این ترتیب، دموکراسی تا حد کار و بیزه سرمایه داری، اعم از پیشرفتی یا عقب مانده، تنزل می باید. خود عوامل نیز به گونه ای چشمگیر در این معادله از قلم افتاده اند. مردم - فرهنگ، نهادها و مبارزاتشان - ظاهر ا نقش زیادی در برپایی دموکراسی یا خاموش کردن فروع آن ندارند.

دموکراسی و بازار آزاد درجهان سوم

نوشته: دکتر آصف بیات
استاد جامعه شناسی در دانشگاه قاهره

■ درباره دموکراسی آغاز گردیده است. گذشته از معدودی دولت ها و جنبش ها، بحث پیرامون دموکراسی میان گروههای ایدنولوژیکی متفاوت از راست تا چپ در غرب، شرق و جنوب دنیا حریان دارد. این مباحثات با عملی شدن برخی از اصول لیپرال دموکراسی، مانند انتخابات آزاد و سیستم های چند حزبی، در دولت های استبدادی سابق در شرق و جهان سوم، همزمان شده است.

بحث فزاینده درباره دموکراسی و کاریست آن، ظاهرا مبتنی بر سه اصل اساسی است. نخست اینکه دموکراسی تقریباً یکسره از رسوی نسخه لیپرال درک می شود و بطور کلی در نظام چند حزبی و انتخابات آزاد نمود می باید. از این دیدگاه، معیارهای «حقوق بشر» و «مشارکت» تنها به حوزه سیاست و حکومت محدود می گردد و به ندرت در تصمیم گیری اقتصادی کاربرد بیندا می کند. این امر تلویحاً بدان معناست که هیچ جانشینی برای لیپرال دموکراسی وجود ندارد. دوم اینکه لیپرال دموکراسی به گونه فلسفی و مجرد مورد توجه قرار می گیرد؛ بطور خلاصه، لیپرال دموکراسی برای همه ضروری است. این گونه رژیم سیاسی می تواند بدوا توسط سیاستمداران معهده، اندیشمندان روشنفکر و یک رهبری داهیانه ایجاد گردد. نتیجه ای که گرفته می شود اینست که دولت های غیر دموکراتیک از رهبران سیاسی بد نشان می کیرند. سوم اینکه دموکراسی تنها در کشوری می تواند تحقق یابد که شرایط بازار آزاد در آن موجود باشد. به عبارت دیگر، سرمایه داری بیش نیازیک نظام دموکراتیک تلقی می گردد. این فرض ها زیرینی مفهومی از دموکراسی است که در طی دیدگاههای سیاسی از سوی جناح راست مورد پیشتبانی قرار می گیرد.

گفتن اینکه دموکراسی و آزادی معادل سرمایه داری است، تازگی ندارد. برای سالها اقتصاددانان نولیپرال، از «فریدمن» گرفته تا «هابک» و «نوزیک»، از این اندیشه دفاع کرده اند. ولی وقوع تحولات اخیر در کشورهای کمونیستی سابق به بحث مذکور تحرک تازه ای بخشیده است.

ویژگی های ساختاری دولتهای سوسیالیست سابق، مانند ویژگی های ساختاری برخی از دولتهای جهان سوم (مانند موزامبیک و آنگولا) اجرای هر گونه روش دموکراتیک را با مشکل مواجه ساخته بود و در حالی که مفهوم لیپرالی دموکراسی در زمینه های ایدنولوژیکی مردود شمرده می شد، نظام